



• درآمد

جنبش فقه جعفری در پاکستان به دلیل ماهیت اصلی شیعی خود پیوسته در معرض تهاجم دشمنان بوده و به ویژه هنگامی که با رهبری سید عارف حسینی، در ارتقای این حرکت سرعت چشمگیری پدید آمد، دشمنان داخلی و خارجی نیز بسر فعالیت‌های خویش افزودند، اما این همه در مقایسه با همفکرانی که به او و نهضت پشت کردند، وزنی ندارد. این گفتگو شرحی از این رنج‌هاست.

«هویت معارضان شهید عارف حسینی» در گفت و شنود

شاهد یاران با فرحت حسین مهدوی

درد او رفیقان نیمه راه بودند...

روحانی بود که در جامعه مطرح شده و پروانه‌های فراوانی را گرد شمع وجود خود جمع کرده بود و این باعث می‌شد جذابیتی در روحانیت برای جوان‌ها به وجود بیاید و تعداد زیادی از آنها طلبه شوند که عده زیادی از آنها در قم هستند و تحصیل می‌کنند.

برنامه تحصیل طلاب در مدرسه به چه شکل بود و چه نکات جدیدی در این برنامه‌ریزی به چشم می‌خورد؟

دروس سنتی سرچای خودش بود. ایشان خودش درس عقائد برای طلاب گذاشت، جلسات عقایدی و قرآنی را خود ایشان اداره می‌کرد. اولین بار که ما به مدرسه آمدیم، ایشان یک دوره قرآن را برایمان با ترتیل خواند و به ما هم یاد داد. موضوع اعتقادات چیزی بود که ایشان خیلی روی آن تاکید داشت و همچنین جلسات دعا. خود شهید هم گاهی انفرادی دعا می‌خواند و صدایش می‌آمد. جلساتی هم در بیرون می‌گذاشت. ما در پیشاور حسینیه‌ای داریم به نام حسینیه علمدار و شهید در آنجا جلسه دعای کمیل داشت. برای طلاب جلسات سیاسی هم داشتیم که جلسات غیر رسمی بود و بعد از ظهرها که همه از درس و بحث فراغت می‌یافتند، بعد از نماز مغرب، گاهی تجمعی در چمن حوزه علمیه صورت می‌گرفت و ایشان می‌نشست و به سئوالات ما پاسخ می‌داد و خاطراتش را از نجف و قم و از زمان انقلاب برایمان تعریف می‌کرد و به خاطرات ما هم گوش می‌داد. ایشان برای خودش فضیلت خاصی را قائل نبود و بین خود و ما دیوار خاصی را ایجاد نکرده بود. یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که همه می‌توانستند خیلی خودمانی با ایشان صحبت کنند.

شهید از نظر اخلاقی، نسبت به چه مسائلی در طلاب مصر و حساس بود؟

خودپرستی و خودمحوری و خودبرتربینی و تکبر موضوعاتی بودند که ایشان خیلی روی آنها حساسیت داشت و خیلی زود هم عکس‌العمل نشان می‌داد. نسبت به غیبت هم همین‌طور. اگر نمی‌توانست کسی را منع کند، از آن جلسه بلند می‌شد. البته طلاب در حضور ایشان نمی‌توانستند غیبت کنند و اگر کسی این کار را می‌کرد، ایشان حتماً تذکر می‌داد. اگر کسی

اولاً ایشان پیام نو و جدیدی داشت و همین پیام، خود به خود به ویژگی نوجویی و نوگرانی جوانان که اشاره کردید، جواب می‌داد. این پیام، انقلاب بود و ولایت فقیه که موضوع جدید و جالبی بود و این باعث شده بود که جوانان دنبال چیزهای جدید دیگری مثل کمونیسم و سوسیالیسم و سایر مکاتب آن زمان نروند. مکاتیبی مثل دهریه و ولایت فقیه هم بودند، اما اینها هم کهنه شده بودند، ولی انقلاب پیام جدیدی آورده بود و آقا هم حامل چنین پیامی بودند و این باعث می‌شد که جنبه نوگرانی جوانان هم به این شکل ارضا شود.

ایشان برای جذب جوانان به حوزه‌های علمیه چه تمهیداتی داشت و چه تعداد از جوان‌ها برای تحصیل در حوزه‌ها انگیزه پیدا کردند؟

هنگامی که روحانی این چنینی در جامعه حضور دارد، با آن رفتارهای اجتماعی و رفتارهای فردی خاص، جوانان جذب

از کی و چگونه با شهید آشنا شدید و چه ویژگی‌هایی را در شخصیت ایشان دیدید؟

۲۳ سپتامبر ۱۹۷۸، اولین دیدار ما با ایشان بود. ما در آن روز طلبه شدید و به حوزه علمیه جعفریه در پاراچتر رفتیم. ایشان به‌تازگی در آنجا به عنوان استاد، کار خود را شروع کرده بود و روز معارفه ما همان روز بود. ایشان شخصیتی بود با ابعاد متعدد. شخصیت یک بعدی نبود. شخصیتی بود که تجلیات عرفانی را می‌توانستید در ایشان ببینید، در عین حال که عالم و فرهیخته و آگاه به مسائل زمان و روابط سیاسی حاکم بر جهان هم بود. شخصیتی بود به تمام معنا ذوب در ولایت و حضرت امام.

شیوه رفتاری و مدیریت ایشان در مقام تربیت جوان‌ها و تعامل با آنها چگونه بود؟ و خطوط می‌شد جوانی که به‌طور طبیعی در عوالم خاص خودش هست، از آن عوالم متعارف فاصله می‌گرفت و جذب ایشان می‌شد؟

چیزی که برای جوان‌ها خیلی جالب است، این است که دیگران به آنها احترام بگذارند و به آنها شخصیت بدهند و این موضوعی بود که شهید علامه حسینی داشت و در مواجهه با جوان‌ها طلبه و جوانان دانشجو و همین‌طور دانش‌آموزان مدارس، کاملاً رعایت می‌کرد و به آنها شخصیت می‌داد و احترام فوق‌العاده زیادی برایشان قائل می‌شد و این باعث می‌شد که این جوان‌ها به ایشان جذب شوند و اگر فرصت دوباره‌ای پیدا کردند، نزد ایشان بیایند و این کار را هم می‌کردند. هر کسی که یک بار نزد آقا می‌آمد، دیگر نمی‌توانست از ایشان جدا شود. کسانی که آمدند، تا روزی که شهید از دنیا رفت، از ایشان جدا نشدند و هیچ وقت ارتباطشان را قطع نکردند. احترام گذاشتن و شخصیت دادن به جوان‌ها، یکی از شیوه‌های مهمی بود که ایشان به کار می‌برد.

احترام به جوانان نکته مهمی است، اما جوانان را به صرف احترام نمی‌توان نگه داشت و باید به‌نوعی تمایل آنان به نوجویی و نوگرانی و همچنین بی‌میلی آنها به موارث و سنن گذشتگان را درک و ارضا کرد و این کار نیاز به برنامه‌ریزی دقیق دارد. ایشان چگونه این کار را می‌کرد؟

چیزی که برای جوان‌ها خیلی جالب است، این است که دیگران به آنها احترام بگذارند و به آنها شخصیت بدهند و این موضوعی بود که شهید علامه حسینی داشت و در مواجهه با جوان‌ها طلبه و جوانان دانشجو و همین‌طور دانش‌آموزان مدارس، کاملاً رعایت می‌کرد و به آنها شخصیت می‌داد و احترام فوق‌العاده زیادی برایشان قائل می‌شد و این باعث می‌شد که این جوان‌ها به ایشان جذب شوند.

می‌شوند. به‌خصوص هنگامی که ایشان رهبر شد و مدرسه دائره‌المعارف را در پیشاور ساخت که به مدرسه دارالشهید معروف شد. این مدرسه خیلی زود آباد شد، یعنی طلبه‌ها خیلی زود در آن جمع شدند که دلایش همان عظمت شخصیت یک



چه شد که ایشان با وجود همه مخالفت‌ها توانست کار رهبری شیعیان را با موفقیت نسبتاً چشمگیری ادامه بدهد و این مخالفت‌ها مخیل فعالیت‌های ایشان نشود. کسی جرئت نداشت رو در رو با ایشان مخالفت کند، چون به قول اینجائی‌ها «آتو» دست کسی نداده بود، یعنی کاری نمی‌کرد که کسی بیاید و بگوید که من تو را قبول ندارم. عده‌ای در میان شیعیان بودند که به تدریج خاموش شدند، ولسی واقعا در میان گروه‌های مخالف هم کسی جرئت نداشت آشکارا مخالفت کند. حتی گروه‌های رسمی سنی هم نمی‌آمدند علنی بگویند شما را قبول نداریم و رویارویی آشکار

خودپرستی و خودمحوری و خودبرتربینی و تکبر موضوعاتی بودند که ایشان خیلی روی آنها حساسیت داشت و خیلی زود هم عکس‌العمل نشان می‌داد. نسبت به غیبت هم همین‌طور. اگر نمی‌توانست کسی را منع کند، از آن جلسه بلند می‌شد. اگر کسی حرفی می‌زد که حاکی از خود برتر بینی بود، تذکر می‌داد و می‌گفت که داستان ابلیس چه بود.

با ایشان صورت نمی‌گرفت. نفوذ ایشان حتی در آدم‌هایی که می‌خواستند مخالفت کنند خیلی زیاد بود و این باعث می‌شد که کسی نتواند مخالفت عمده‌ای بکند. ایشان در عین حال سربازان جان‌نثار زیادی هم داشت که تا آخرین لحظات در کنار ایشان بودند.

شهید چقدر به خاطر حمایت از مرجعیت و رهبری امام، از سوی مخالفین مورد طعن و کنایه قرار می‌گرفت؟

این مسئله‌ای است که همین الان هم در پاکستان وجود دارد. اگر ما از انقلاب ایران و رهبر آن حمایت کنیم، ممکن است به ما بگویند که مزدور ایران هستیم. این طعنه‌هایی بود که در آن دوران هم وجود داشت، اما نکته مهم این است که ایشان با وجود همه این حرف‌ها و این پروپاگانداها، از راه خود باز نمی‌گشتند. یک بار در ایالت سند در بازدیدی که ایشان از مناطق شیعه داشت، خبرنگاری آمد و پرسید: «نظر شما در باره ولایت فقیه چیست؟» ایشان فرمود: «اگر بچه‌های مرا بکشند و خانواده مرا نابود کنند، من از حمایت ولایت فقیه یک قدم

گروه‌هایی که با ایشان مخالف بودند، علی‌القاعده نباید با شخص ایشان مشکلی داشته باشند، بلکه آنها با تشیع مخالف بودند و چون ایشان رهبر شیعه بود و تشیع را در پاکستان فعال و آرمان‌خواهی شیعه را تحریک کرده بود، این دشمنی‌ها به سمت ایشان برمی‌گشت. این دشمنان همان‌هایی بودند که در طول تاریخ با شیعه مشکل داشته‌اند و الان هم دارند. البته گروه‌های رسمی جماعت‌ها و احزاب، به شکل علنی دشمنی نمی‌کردند، ولی بعضی وقت‌ها از روش‌ها و عملکردهایشان مشخص بود که اینها هم چندان از کارهای ایشان راضی نیستند. حتی بعضی از رهبران که الان هم هستند و من نمی‌خواهم اسم ببرم، از جمله رهبران احزاب، در ظاهر با ایشان خیلی خوب بودند، ولی در بعضی از محافل و مجالس معلوم بود که چندان از روشی که شهید در پاکستان به کار می‌برد و نفوذ شیعه را تقویت می‌کرد، راضی نبودند و پیشرفت شیعه چندان برای آنها خوشایند نبود.

در سمت دیگر گروه‌هایی مثل «سپاه‌ای آمریکا بودند که خیلی با شهید مخالف بودند. در حکومت پاکستان، در سازمان‌های اطلاعاتی عواملی بودند که خیلی با ایشان مخالف بودند و از همه مهم‌تر رئیس جمهور وقت، ضیاءالحق و ژنرال‌های اطراف او. عده‌ای هم از ISI، یعنی سازمان‌های دولتی که در امر جهاد افغانستان مشغول کار بودند، بعضی وقت‌ها در تفکرات، اصطکاک‌هایی با سید داشتند و گروه‌هایی هم که تشکیل شدند، به خصوص گروه سپاه صحابه که البته قبل از آن هم گروهی در کراچی تشکیل شده بود که خیلی دوام نیاورد به نام «سواد اعظم اهل سنت».

گروه‌های دیگری هم بودند که دولت و یا کشورهای خارجی از آنها حمایت می‌کردند و اینها هم با سید مخالفت می‌کردند، ولی می‌بینیم که نهایتاً شهادت ایشان به دست اینها صورت نمی‌گیرد و ضاربین ایشان کسانی نبودند که در داخل، علیه ایشان و تشیع شعار می‌دادند و دشمنی می‌کردند، بلکه حکومت‌ها بودند، یعنی حکومت‌ها به صورت علنی وارد میدان شدند. ممکن است امروز هم بعضی از گروه‌ها عملیاتی بکنند که پشت سر آنها حکومت باشد، اما در موضوع شهادت علامه عارف‌الحسینی، حکومت‌های چند کشور از جمله عراق و عربستان و آمریکا و خود دولت پاکستان و حتی رئیس دفتر ضیاءالحق، ژنرال ماجد جیلانی (گیلانی)، فامیل همین نخست‌وزیر فعلی، در امر شهادت ایشان دخالت مستقیم داشتند. یا مثلاً استاندار ایالت سرحد یعنی، فضل حق در این امر دخیل بود.

حرفی می‌زد که حاکی از خود برتر بینی بود، تذکر می‌داد و می‌گفت که داستان ابلیس چه بود و چرا رجیم شد. این دو مورد در زمینه مسائل اخلاقی، خیلی در تعالیم ایشان اساسی بود.

در دوره رهبری ایشان، حوزه‌های علمیه چقدر توسعه پیدا کردند؟

حوزه‌های علمیه پاکستان در دوره ایشان گمان نمی‌کنم خیلی توسعه پیدا کرده باشد، چون ایشان دچار مشغله‌های متعدد سیاسی شیعیان شده بود؛ البته در اواخر سال‌های عمر شریفشان، عده‌ای از خیرین شیعه در سایر کشورها، متوجه موضوع پاکستان شدند و ارتباطات نزدیکی با ایشان پیدا و مساجد و مدارس مختلف و متعددی را در شهرهای پاکستان ایجاد کردند. البته بیشتر مساجد بود تا مدارس.

پاکستان کشوری فرقه‌ای و طائفه‌ای است، چه از نظر نژاد چه از نظر مذهب، فرقه‌های زیادی در آنجا هستند. شیوه تعامل شهید با این گروه‌ها چگونه بود و در این تعامل روی چه چیزهایی اصرار داشت؟

یکی از پیام‌های انقلاب اسلامی که در شبه قاره خیلی نو بود، پیام وحدت بود که در آن حفظ هویت و در عین حال وحدت با طرف مقابل مورد تأکید بود. خود آقا هم روی این موضوع تأکید داشت و در عین حال که از داعیان وحدت مسلمین در پاکستان بود، و با تمامی فرقه‌های سنی ارتباط داشت. لازم به ذکر است که ما در پاکستان فقط یک فرقه سُنی نداریم و چندین و چند گروه سُنی در آنجا هستند. آقا با همه اینها ارتباط داشت، ولی بر حفظ هویت شیعه هم تأکید فراوان می‌کرد، یعنی حاضر نبود این موضوع به فراموشی سپرده شود. حتی در سال ۱۹۸۵ که سپاه صحابه تشکیل شد - که در واقع ایجاد نوعی ترمز در نهضت جعفری بود - ایشان به روحانیون و علمای مختلف تأکید می‌کرد که وظیفه ما ایجاد وحدت در صفوف مسلمین و دعوت مردم به وحدت است، ولی این بدان معنا نیست که وقتی اینها به اصول مذهب ما و به ائمه ما تعرض می‌کنند، جواب ندهیم، ولی باید جواب منطقی و معقول بدهیم. وقتی اینها می‌گویند شیعه کافر است، به آنها جواب مستدل بدهید که نه این‌طور نیست و ما مسلمانییم و بر اصول دین تأکید داریم. ایشان در عین حال که بر وحدت و تعامل تأکید داشت، اما حفظ وحدت را هم ضروری می‌دانست.

مخالفین عمده ایشان در مقام رهبری چه کسانی بودند و چهره‌هایی که باصراحت با ایشان مخالفت می‌کردند، بیشتر از چه سنخ و گروهی بودند؟ و علت مخالفتشان چه بود؟





وضعیتی چون وضعیت فعلی روبرو می شدیم، این طبیعی بود. انتظارات خیلی بالاست و طلبه‌ها، دانشجویان و جوانان، نسبت به آن زمان سطح فکر خیلی بالاتری دارند. الان بین افرادی که باید برای رهبری انتخاب بشوند، دنبال چنین وزنه‌هایی می‌گردیم، ولی کسی را پیدا نمی‌کنیم. دیگر هر کسی نمی‌تواند بیاید و جای ایشان را پر کند. برای همین است که مشکل داریم و این مشکل از سال ۱۹۹۳ بروز کرده و هنوز هم حل نشده.

از سال ۱۹۹۵ بود...

خیر، من به قضیه‌ای که شما اشاره می‌کنید، کاری ندارم. لابد قبلاً سر نوشت سال ۹۵ دیده بودید و می‌دانستید چه اتفاقی روی خواهد داد!

خب! خیلی فعال و نزدیک بودیم و این است که می‌دانستم واقعیت ماجرا چیست. آن موقع اگر من حضور داشتم، شاید کاری می‌کردم که آن اتفاق پیش نیاید و مانع می‌شدم، چون در چند مورد، این کار را کردم و مانع شدم. در ماجرای سال ۱۹۹۵ هم اگر بودم، حتماً مانع می‌شدم.

با جمعیت نزدیک به صدهزار نفری که در سالگرد شهید در اسلام‌آباد جمع شدند و خیلی هم هزینه دادند، چون صراحتاً با شعار دفاع از انقلاب ایران آمدند و برای طرف مقابل هم تحمل این قضیه، خیلی سخت بود، آینده را چطور می‌بینید؟

البته آنها با صراحت نمی‌گویند، ولی مسئله ولایت فقیه مطرح است. ما البته هزینه‌های داخلی بیشتری داریم تا هزینه‌های خارجی. هزینه‌های خارجی زیاد مهم نیستند. یعنی وقتی که من در صحنه‌ای کار می‌کنم، رقیب من هم کار می‌کند و طبیعی هم هست، ولی آنهایی که رقیب من نیستند و همفکر و هم نظر من هستند، وقتی اینها تصور می‌کنند اگر من بیایم، جای ایشان را می‌گیرم و با این فکر برای من هزینه درست می‌کنند، سخت است. اینها قبل از جلسه اخیر، جلسات دیگری را برگزار و علماً را دعوت کردند و چون همه مدارس را تحت کنترل دارند، می‌توانند از آنها نامه و تأییدیه بگیرند، با این همه جمعیت خوبی جمع شد. اینها حتی به ایران هم نامه‌هایی را ارسال کردند که این آقایان مجلس وحدت، با ما مخالف هستند و شما اخبار اینها را پوشش ندهید. این هزینه‌ها خیلی سخت است و کار ما را به تأخیر می‌اندازد.

ولی با وجود همه این موانع و فشارهای بین‌المللی، باید در باره آینده بگویم: «و نرید ان نمن اللذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الامم و نجعلهم الوارثین». شیعیان ان‌شاءالله در همه جای دنیا آینده خوبی دارند و در پاکستان هم البته اگر این هزینه‌های داخلی کاهش پیدا کنند و سفارت و رایزنی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و هوشیارتر عمل کنند، وضعیت بهتر می‌شود.

در چهار سال اخیر وضعیت سفارت ایران در پاکستان چگونه بوده است؟

هنوز فعال نیست، یعنی آن دیپلماسی فعالی را که مثلاً در اروپا در پیش گرفت و خیلی پیشرفت کرد، در پاکستان در پیش نگرفت. ما به چند نفر حزب‌اللهی در آنجا نیاز داریم که مواظب یقه خودش نباشند، مواظب یقه نظام باشد و این مطلب را پیش ببرد.

شیعیان پاکستان خیلی پر شور هستند. یک وقت به جای یقه، سر انسان را به باد می‌دهند.

خیر، این طورها هم نیست. خدا می‌داند که ما داریم در پاکستان چه چیزهایی را تحمل می‌کنیم. وضع ما الان خیلی خراب‌تر از آن چیزی است که شما فکر می‌کنید و پوستمان کلفت‌تر از آن است که تصور می‌شود. ما همه کس را داریم تحمل می‌کنیم و کاری هم از ما ساخته نیست. حالا اوضاع طوری شده که اگر بخوایم به سید حرفی بزنیم، می‌گوید من نماینده ولی فقیه هستم.

همواره تأکید می‌کرد وظیفه ما ایجاد وحدت در صفوف مسلمین و دعوت مردم به وحدت است، ولی این بدان معنا نیست که وقتی اینها به اصول مذهب ما و به ائمه ما تعرض می‌کنند، جواب ندهیم. باید جواب منطقی و معقول بدهیم. در عین حال که بر وحدت و تعامل تأکید داشت، اما حفظ وحدت را هم ضروری می‌دانست.

در این قضیه، دولت در مقابل ما بود و حتماً خیلی کمک کرد تا قاتل پیدا شود!

اول تصور می‌شد که سلفی‌ها در تعامل با ضیاءالحق، این کار را انجام داده‌اند، ولی بعد معلوم شد صدام در این قضیه نقش داشته است. عامل اقوی که بود؟

بله، او پول زیادی خرج کرده بود. عامل اقوی هم که شیطان بزرگ، امریکا است. اخیراً هم مقاله‌هایی پیدا شده که نشان می‌دهد چنین چیزی هست و عامل اصلی، امریکا بوده است، ولی چون این مقاله‌ها خیلی قابل اعتماد نیستند، قابل استناد هم نیستند. بعد هم عربستان و خود دولت پاکستان و ضیاءالحق و فضل حق، حتی پیامی هم که ضیاءالحق برای شهادت آقا داد، روز پیش از ترور آماده شده بود، یعنی این ترور طبق برنامه بود.

از کجا معلوم شد که آن متن روز قبل آماده شده؟ ساعت ۱۰ خیر شهادت ایشان پیش شد و ساعت ده و ده دقیقه پیام ضیاءالحق آمد. کاملاً مشخص بود که از قبل برنامه‌ریزی شده بود. معلوم بود که چه کسانی در این مسئله نقش داشتند.

برخلاف آنچه که در زمان حیات ایشان تصور می‌شد که اگر این رهبری ادامه پیدا کند، وضعیت شیعیان پاکستان بهتر می‌شود، شاهد هستیم که به هر حال کیفیت فکر و رفتار شیعیان پاکستان اندکی ارتقاء پیدا کرد، ولی رهبری، کیفیت سابق را ندارد. به نظر شما علت چیست؟

این حرف‌ها را علی‌القاعده نباید نوشت! ما کاری به شخص نداریم، ولی موضوع این است که وجود ایشان باعث شد که تفکر و اندیشه شیعیان ارتقا پیدا کند و با توجه به شخصیتی که ایشان داشت، انتظارات شیعیان هم خیلی بالا رفت و این طبیعی بود که اگر کسی مثل ایشان با بهتر از ایشان نمی‌آمد، با



هم عقب نمی‌نشیم»، یعنی مقاومت ایشان در این مسئله خیلی زیاد بود و در این قضایا چیزی برای ایشان مطرح نبود.

نکته دیگر اینکه ادامه جنگ ایران و عراق برای همه شیعیان پاکستان تبدیل به یک آرمان شده بود، یعنی همه می‌گفتند این جنگ باید تا سرنگونی صدام ادامه پیدا کند و لذا وقتی جنگ تمام شد، عده زیادی ناراحت شدند. خود امام هم ناراحت بودند. افراد نهضت جعفری می‌آمدند و گاهی بعضی از آنها داد و بیداد راه می‌انداختند و اعتراض می‌کردند که چرا این اتفاق افتاد؟ اما ایشان با لبخند با آنها روبرو می‌شد. این لبخند شاید از تمام شدن جنگ هم برای معترضین ناراحت‌کننده‌تر بود. ایشان جوابی می‌داد که به نظر باید برای خیلی‌ها درس باشد و آن این بود که می‌فرمود: «ولی فقیه تصمیم گرفته‌اند جنگ نباشد. ما هم تعبداً تسلیم هستیم. اگر می‌گفتند جنگ باشد، ما هم می‌گفتیم باشد. حالا که می‌گویند نباشد، می‌گوئیم نباشد. شما چرا ناراحتید؟»

خود ایشان هم چند بار به جبهه آمد؟ ماجرا چه بود؟ در کدام محورها با عملیات شرکت کرد؟

به هیچ وجه معلوم نشد، چون خود ایشان که نمی‌گفت کجا رفته است. از این طور کارهایی که می‌کرد، هیچ حرفی نمی‌زد.

خود شما هم بعدها نفهمیدید کجا رفت؟ دقیق نمی‌دانم، ولی مثل اینکه عملیات بدر یا خیبر بوده. احتمال هست که در عملیات خیبر شرکت کرده بود.

ترور ایشان کار دشواری نبود. به نظر شما چرا ضاربین آن زمان را انتخاب کردند؟

این کار در آن زمان از دستشان برآمد، وگرنه ایشان همیشه در معرض هدف بود. آنها فرصت را پیدا نکرده بودند. تمام کسانی که در این ترور شرکت داشتند، همان کسانی بودند که در زمانی هم که ایشان رهبر شد، می‌توانستند تعرض کنند، ولی شاید موقعیت فراهم نشده بود. شاید هم دیگر وجود ایشان برایشان غیرقابل تحمل شده بود که ترور شد.

مگر در این اواخر ایشان چه می‌کرد که غیرقابل تحمل شده بود؟

همان نفوذ و قدرتی که برای شیعیان فراهم آورده بود و این تصور می‌رفت که شیعیان در آینده ممکن است در پاکستان به قدرت برسند و توان بیشتری در بخش‌های گوناگون به دست بیاورند و این برای خیلی‌ها باعث ناراحتی بود و برای احزاب و رقبا و حتی افراد به ظاهر دوست قابل تحمل نبود.

شما چگونه از خبر شهادت ایشان مطلع شدید؟

در روز اول آگوست، شهید به پاراچتر آمدند و من آنجا بودم. داشتم با موتور از شهر به طرف خانه می‌آمدم. ایشان هم از پیشاور به پاراچتر آمدند و در جایی به نام سه راه کرمان با هم روبرو شدیم و سلام و علیک کردیم. بعد هم در روز سوم خدمتشان رفتم و ایشان را به منزل دعوت کردم. با دوستان آمدند و یک روز بعد رفتند پیشاور و روز بعد شهید شدند. خبر از تلویزیون اعلام شد.

ظاهراً در پاکستان قرار نیست عاملین ترورهای سیاسی معلوم شود، ولی از عجایب روزگار این است که قاتل ایشان مشخص شد.

شرط اصلی آن این است که پیروان یک مکتب دنبال این موضوع بودند. در آنجا مسائل سیاسی هست. لیاقت علی‌خان کشته می‌شود و کسی نمی‌داند چه کسی او را کشت. ضیاءالحق و بی‌نظیر بوتو کشته می‌شوند و معلوم نمی‌شود چه کسی آنها را کشت، چون اینها شخصیت‌های سیاسی هستند، ولی ایشان هم شخصیت سیاسی بود و هم مذهبی. عامل دیگر هم این بود که ما زندگی قبائلی داریم. شهید هم از پشتوها بود. ما قبائلی‌ها قاتل را رها نمی‌کنیم و اگر کسی از میان ما کشته شد، دنبالش می‌رویم و او را پیدا می‌کنیم. اگر هم ما پیدا نکنیم، طرف مقابل از ترس همین موضوع، او را پیدا می‌کند.